Digitized by the Library and Information Centre of the Hungarian Academy of Sciences

MTAK 1826

Perzsa O. 25.
185.

صاحب و مالك خديجه خانم

طالب علوم دن محمد شكر افندى نن كتابدر

قطعهٔ ثانیه

خان غازی امیر عالیجاه ‌‌ شاه دارا شکوه ظل اله
خسرو تاجبخش باج ستان ‌‌ یعنی محمد علی بهادر خان
فکر آن شهریار عقده گشای ‌‌ عقل آن شهسوار روشن رای
شاه افکار شهریار عقول ‌‌ بود کش عالمی نموده قبول
بلکه از کثرت کمالاتش ‌‌ خاصه از رفعت خیالاتش
هیچ واقف نگشته افلاطون ‌‌ که بود در جهان ازو افزون
ز اختراع خیال خود ناگاه ‌‌ کرد تصویر طرح قصر شاه
که بروی ورق مصور کرد ‌‌ هر کسی دید او نه باور کرد
گفت این زادهٔ خیالاتست ‌‌ بلکه او صورت محالاتست
متحیر جملهٔ طراحان ‌‌ متفکر مدام معماران
دست نقاشهای عصر از کار ‌‌ رفته مانند نقش بر دیوار

صانع

صانعان زمان اهل هنر / همه بودند عاجز و مضطر
شاه خود کرده طرح تعمیرش / باز هر دم نموده تدبیرش
ساخت تعمیر آنچنان قصری / که بچشم زمانه در عصری
ننموده بیت هیچ نماید / مگر آن شاه باز بنماید
رفعتش آنچنان که کاه کشان / زیر طاقش همیشه سرگردان
وسعت او ببین که دیوارش / هست گویا محیط اقطارش
گشته افلاک شب ز شفافیش / شد کواکب منور از صافیش
اندر و قبها همه از زر / از زمرد وجدار او از حجر
گر دارد آن قصر زرنگارش نام / شاه کشورگشای نیک نظام
گر بوصفش مدام بردازم / بادوی این برد عمر خود بازم
عشر اوصاف نا رسیده بسر / هیچ تنگ او و می نمایدم ششدر
بهتر است اینکه وصف بگذارم / تخم تاریخ در دلم کارم
زان باستاد عقل خود گفتم / در تماریخ او چنان محکم
گر که چون قصر خیر و عالم / دور از چشم فلک نامحرم
باشد او گفت بسوی من ای مرد / هر که تبدیل اگر رعایت کرد

گویم او را که قفل سجد بباز / برد در قصر زرنگار انداز

گفتم او را که قصر سلطانی / نیست قصری که باشدش ثانی

شه که شاه شهان عصر آمد / قصر او شاه جمله قصر آمد

فی المثل خسروان اگر خواهند / اینچنین قصر هیچ نتوانند

سال تاریخ آن نباید گفت / لیس نوعی که باشد او را جفت

بلکه تاریخ این رفیع رواق / همچو طاقش همیشه باشد طاق

در جوابش تخیل انگارند / فاضلان زمانه نتوانند

گفت اگر طالب چنین کاری / جستجو کن ز فکرت کامی

لاجرم روی بادی آوردم / این سوال از ضمیر او کردم

گفت از قصر زرنگار ای جم / نصف بستان ز ربع سبعش هم

آن عدد را که حاصل آید زین / ضرب کن در محیط روی زمین

حاصل ضرب چون عیان گردد / سوی تحصیل قطر باید دید

خمس آن قطر خمس سبعش هم / اخذ باید نمود مستحکم

باز از نصف ربع این حاصل / آن اقل عدد نما زایل

که نباشد ز ثلث عشرش کم / خمس سدسش نه بیش چون نکنم

ساخته

ساخته جذر مابقی تنصیف — از همان نصف جذر کن تحذیف

خمس از سدس نوح با هژدهم — یا بقی جو که هست سر دو کم

بشنود شاه این بسمع قبول — بر در لطف او تراست وصول

باید اکنون مدام برداری — دست خواهی کمالش از باری

باد در قصر زرنگارش شاه — شاد و خرم هزار سال و ماه

بر ارباب محاسبان ذوی الاقتدار واضح و لایح است که استخراج عدد تاریخ مقصود از طریق اول باین طور خواهد بود که عبارت در قصر زرنگار ماده تاریخ واقع شده و اشارت نموده بتالیف آن بعد هشتاد و دو عدد که باسلوب حساب تبدیل اشارت با آن است پس محصول حاصله از قطعه اولی خواهد بود و انکشاف عدد تاریخ مذکوره از طریق ثانی باین نهج خواهد بود که قصر زرنگار ماده تاریخ واقع شده که آن هشت صد شصت هشت عدد است پس نصف آن چهار صد سی چهار و ربع آن دو صد هفده و سبع آن صد بست چهار عدد خواهد بود

پس مجموع اعداد کسور ثلاثه هفتصد هفتاد و پنج عدد باشد
و حاصل الضرب این محصول در محیط روی زمین که بیست و دو
عدد است هفت ده هزار پنجاه عدد بود و قطر آن در قطر آن
پنج هزار و چهارصد بیست پنج عدد باشد پس مأخوذ است
خمس و خمس سبع قطر مذکور بود که هزار و دو صد چهل عدد
بنا بر آنکه خمس قطر مذکور هزار و هشتاد و پنج و خمس سبع آن
صد پنجاه و پنج عدد است پس مجموع هزار و دو صد چهل عدد
بود و دیگر از نصف و ربع این عدد حاصله که نهصد سی
عدد است اقل عدد یکه ثلث عشر آن بخمس سدس ستین مساوی
مساوی بود که آن سی عدد است ساقط شود نهصد
باقی ماند و جذر آن عدد باقیه سی عدد بود و نصف آن
پانزده پس از نصف جذر مذکور که پانزده عدد است
خمس سدس زوج پانزدهم که یک عدد است ساقط شود
چهارده عدد حاصل آید پس مجموع حاصل اول و ثانی هزار دو صد
پنجاه چهار بود که عدد تاریخ مطلوب است ۱۲۵۴

تاریخ

تاریخ معزول شدن محمد حکیم بی از وزارت ملک بخارا و گرفتار
آن بحبس مؤبد و قطعه اتفاق افتاد چو از گفتگوی حسودان محمد
حکیم بی را اوج وزارت فرا امد بتاریخ عزلش جهان گفت کامر
که دانا ز شهر بخارا برامد پوشیده نماند که عبارت
شهر بخارا ماده تاریخ واقع شده و اشارت نموده
باسقاط پنجاه و شش عدد که نقط دانا عبارت از انست
از ماده مذکوره پس محصول هزار و صد و پنجاه و سه بود که عدد
تاریخ مراد است **قطعه ثانیه** شد محمد حکیم بی معزول از وزارت
بعلت موهوم گوی تاریخش از وزیر حکیم خان ملک بخارا شد محروم
پوشیده نماند که از عبارت خان ملک بخارا که ماده تاریخ است
نقط وزیر حکیم که سه صد و یک عدد است ساقط شود همان عدد
حاصله از قطعه اولی حاصل آید **تاریخ وفات رحمن بردی کم محتسب ملک**
بخارا بود چون ز قضا شد بردن جان ز تن محتسب جهان گذر دار
بر وی تنگ گشت بپرد سال وفاتش خرد گفت بگوشم مگر
روی دیانت ندید محتسب شهر مرد

پوشیده نماند که از عبارت مجتنب شهر مرد که ماده
تاریخ بیت حرف دال که با انعقاد مطلع روی دیانت
اشارت بآنست ساقط شود هزار و دو صد و پنجاه و پنج حاصل آید
عدد تاریخ مطلوب بیت تاریخ وفات آخر الله داد امیر زاده صاحب الکرم ابیات
نامدار ملک بخارا بود چو دست از زندگی میرزای اعلم نمود از انقلاب

چرخ کوتاه　　خرد در گوشش هوشم گفت که می بپوی
تاریخ او بنهایت راه　　بگو مرد اعلم ملک بخارا که خلق
از چار جانب میکشند آه

مخفی مباد که عبارت مرد اعلم
ملک بخارا ماده تاریخ واقع شده و اشارت نموده باسقاط
نسبت چهار عدد که چهار لفظ آه باشد بطلوب حسابی عبارت
از آنست پس محصول هزار و دو صد و پنجاه و پنج عدد خواهد بود که
تاریخ مقصود بیت در تاریخ اتمام باغ جهان آرا که سلطان زمان محمد علی بهادر در
خان بنا نموده نظم از اتفاق انشاء قطعه ادبه

بنا فرمود سلطان ممالک شاه عالم
عجایب بوستان قصر نگار دیده در خوبها　　ز بس آب لطافت موج میزد گفت تاریخش
خرد باغ جهان آرا ندارد جاه بی آبی　　پوشیده نماند که عبارت باغ

جهان

جهان آرا مادهٔ تاریخ واقع شده و اشارت نموده
باسقاط یازده عدد که جای بی آب عبارت ازان بیت
از مادهٔ مذکوره پس محصول هزار و دوصد پنجاه پنج خواهد بود که
عدد تاریخ بنای مذکور است **قطعهٔ ثانیه** شاه اولیقو سپید
برگلشن ارا قصر رفیع کوروبان کونکلید اغرم اتی اننکد
بنیاد دین   تا یقاج اتمام انی باغ جهان آرا دیب
ایلادی شهرهٔ آفاق مکرم آدین   ارغوان باشیمی
آرادین
تاریخ عیان ایلایدیب   یاسمین و یک جقار و ر باغ جهان
پوشیده نماند که نیز عبارت باغ جهان آرا مادهٔ تاریخ
واقع شده و اشارت نموده باسقاط حرف الف و حرف یا که
بالتقاء مطلع سر ارغوان و سر یاسمین عبارت ازان بیت
از مادهٔ مذکوره پس محصول نیز همان عدد حاصلهٔ از قطعهٔ
اولی خواهد بود **قطعهٔ ثالثه** شاه در خواب عجایب باغی
اندر و قصر شهنشاهی هم   دیده چون گشت ز
خوابش بیدار   بساخت آن دیده مهیا لی کم

پوشیده نماند ... شهر مرد که ماده
تاریخ بیت ... ملعر روی دیانت
اشارت با آ ... و صد پنجاه پنج حاصل آید
عدد تاریخ ... شاه والا میرزا صاحب الیه کی ابتدا
نامدار ملک بخارا بود ... ی اعلم نمود از القلا
چرخ کوتاه ... گفت کامی بسوی
تاریخ اد ... ملک بخارا که خلق
ازچار جانب ... با دکه عبارت مرد اعلم
ملک بخارا ما ... و اشارت نموده باسقاط
نسبت چهار ... ب جبانی عبارت
از النبت ... پنجاه پنج عدد خواهد بود
تاریخ مقصود ... سلطان زمان محمد علی بهادر
خان بنا نمود ... و سلطان ممالک شاه
عجایب کوستا ... لطافت موج میزد گفت
حز د باغ جهان ... ده نماند که عبارت باغ

جهان

جهان آرا مادهٔ تاریخ واقع شده و اشارت نموده
باسقاط یازده عدد که جای بی آب عبارت ازان بیت
از مادهٔ مذکوره پس محصول هزار و دوصد پنجاه سه خواهد بود که
عدد تاریخ بنای مذکورست قطعهٔ ثانیه شاه اویقو چپیده
بر گلشن ارا قصر رفیع کورو بان کونکلید اغرم ایتی انینکه
بنیادین تا بقاج اتمام انی باغ جهان آرا دیب
ایلادی شهرهٔ آفاق مکرم آدین ارغوان یاشیمی
تاریخ عیان ایلایدیب یاسمین و دیکی حقادور باغ جهان آرادین
بوشیده نماند که نیز عبارت باغ جهان آرا مادهٔ تاریخ
واقع شده و اشارت نموده باسقاط حرف الف و حرف یا که
بالتقا و مطلع سرا رغوان و سر یاسمین عبارت ازان بیت
از مادهٔ مذکوره پس محصول نیز همان عدد حاصله از قطعهٔ
اولی خواهد بود قطعهٔ ثالثه شاه در خواب عجایب باغی
اندر و قصر شهنشاهی هم دیده چون گشت ز
خوابش بیدار ساخت آن دیده مهیا بی کم

نام آن باغ جهان آرا شد   بهر آرایش زیب عالم
وسعتش دید برای تاریخ   گفت استاد خردور کرم
آنچه از روی زمین بیت محیط   نیمش از باغ جهان آرا کم

پوشیده نماند که از عبارت باغ جهان آرا ماده تاریخ بیت نصف محیط روی زمین که یازده عدد بیت ساقط شود نیز همان عدد حاصله از قطعهٔ اولی مستفاد گردد

تاریخ بنای مسجدی که شیخ الاسلام دار السلطنهٔ خوقند بنا نمود بعد مطلوع اتفاق افتاد

آنچنین معبد رفیع بنا   شیخ الاسلام بساخت به خرد
گفت تاریخش از سر اتمام   شیخ الاسلام بانی معبد

پوشیده نماند که نیز مصراع ثانی ماده تاریخ واقع شده و اشارت نموده بتالیف حرف الف که بانعقاد مطلع سر اتمام عبارت از آن بیت ماده مذکوره پس محصول هزار و دو صد پنجاه پنج خواهد بود که عدد تاریخ مقصود است

خشت سنگی که اندرین معبد   شیخ الاسلام با سعادت ماند
بود شبنگ زوج مال حلال   هاتفم زان بگوش هوش خواند

تاریخ وفات

تاریخ وفات ملا قربان بدخشی که در غربت رحلت نمود

ملا قربان چو از دنیای فانی   بغربت دیده رنج بعد در رفت
غریبا زبهر تاریخ وفاتش   کشیده آه بجد در لحد رفت

بوشیده نماند که عبارت غریب ماده تاریخ واقع شده واشا
نموده باسقاط حرف الف که آه بجد عبارت از انست و نیز
اشعار کرده باو خال ماده مذکوره در لفظ لحد که چهل و دو
عدد است پس محصول هزار و دو صد پنجاه پنج خواهد بود که
عدد تاریخ مراد است تاریخ ولادت میرزا عبید الله ولد میرزا کتابدار

تاریخ ولادت پسر چون   پرسید ز من کتاب بردار
گفتم که کمال بهر عمر   یا بد پسر کتاب بردار

مخفی مباد که
عبارت پسر کتاب بردار ماده تاریخ واقع شده واشا
رت نموده بتألیف آن بلفظ کمال و حرف عین بانتقاد مطلع
پسر عمر عبارت از انست پس محصول هزار و دو صد پنجاه پنج بود که
عدد تاریخ مقصود است تاریخ ولادت مشمات مریم که فرزند این فقیر بود

چون زمین دختری بردی وجود   اول ماه جمعه یافت قرا

هاتفم گفت بهر این مولود   پی سال تاریخ اگر بود در کار
اول جمعه گیر غرهٔ مه   یا نظر سوی مهد دختر دار مستور
مباد که عدد تاریخ مطلوب هزار و دوصد و پنجاه و سه است
از این قطعه بدو نوع استخراج توان نمود پس نوع
اول باین طریقه است که عبارت غرهٔ مه بحرف جیم که اول جمعه
عبارت از آن است تالیف یابد عدد مذکوره حاصل آید
و نوع ثانی باینطور خواهد بود که عدد تاریخ مذکور از عبارت
مهد دختر واضح و لایح خواهد بود تاریخ بنای توپ که ایت دل
زمان بفرمان محمد علی بهادر خان تشکل اژدر ساخته شد
چون بنام توپ استادان دهر ساختند این اژدها
از بهر شاه گر دخود را بجهت تاریخ عیان زیب داده
توپ اژدر تشکل شاه مخفف مباد که عبارت توپ اژدر
تشکل شاه مادهٔ تاریخ واقع شده و اشارت نموده
با سقاط لفظ زیب از آن پس حصول هزار و دو
صد و پنجاه به خواهد عدد تاریخ مطلوب است

ماده

تاریخ بنای توب بچه قلاغ ایلاغاج شاه توب بچه قلاغ
اول توبجی‌سی سورماسدن توب بچه قلاغ دن تاریخ
صدور تاریخین ایلادی روشن مخفی مباد از عبارت
توب بچه قلاغ که مادهٔ تاریخست دو صد نود شش عدد که
لفظ صعور اشارت بآن است ساقط شود نیز همان
عدد تاریخ توبیکه سابقا مذکور شد حاصل آید
تاریخ بنای توب بزرگ بدو قطعه اتفاق افتاد ممالک
خسرودین امر بنز استاد تو توب آتیغاج مهیا توب
اکبر خود استاد تاریخین دیدی کهم اولغ توب
اولسه فوق اولماس میسر مخفی مباد که از عبارت
اولغ توب که مادهٔ تاریخ واقع شده صد هشتاد شش
عدد که لفظ فوق اشارت بآن است ساقط شود
نیز همان عدد مذکوره حاصل آید **قطعهٔ ثانیه**
چنان توب بزرگ ساخت استاد بفرمان شهنشاه
جهانگیر که مقدارش نداند کس ولیکن بنگ ملک

دارد چار یک تیر چهارده هزار از آن چار یک دان
زمنقا لیکه تیر غش کرد تقدیر   بتاریخش خرد از روی
اتمام   بگفتا توب دارد چار یک تیر   پوشیده نماند که
عبارت توب ماده تاریخ واقع شده و اشارت نموده
بتالیف لفظ چاریک تیر و حرف الف که روی اتمام بانعقاد
مطلع اشارت با آن سبت ماده مذکوره پس محصول همان
عدد تاریخ توپهای مذکوره خواهد بود **تاریخ بنای لیلا توب**

چون یکی مانی خیال این توب شاه || ساخت در خوبی وجیه مهوشان
بلکه او در حسن با صورت بی‌نظیر || بود لیلی توب از آتش خندان
بهر تاریخش خرد گفتا که توب || روی دهر از حسن لیلی توب خان

پوشیده نماند که از عبارت حسن لیلی توب خان که ماده
تاریخ واقع شده حرف دال که بانعقاد مطلع روی دهر
اشارت بانسبت ساقط شود نیز همان عدد توپهای مذکوره
حاصل آید **تاریخ بنای مجنون توب** بکسر توپخانه داشت این توپ
گرفت ری جو مجنون بهر لیلی || مجنون توب از آتش بپاخت بهر

اهمیر

امیر عصر خان عالم آرا — بتاریخش آمد انگبری دود
ز مجنون توب خان ملک بالا — پوشیده نماند که از عبارت

مجنون توب خان ملک که مادهٔ تاریخیست چهل پنج عدد که
لفظ دود و لفظ لا با سلکو حسابی اشارت بآن ست
ساقط شود نیز همان عدد مذکوره حاصل آید تاریخ توب دیگر

پی تاریخ این توب جهانگیر — خیالم همچو تیر شد بهوا رفت
خرد گفتا ز توب ملک خوقند — سر هر خصم بر باد فنا رفت

پوشیده نماند که از عبارت توب ملک خوقند که مادهٔ تاریخ
واقع شده حرف ها که بانتقاد مطلع سر هر خصم اشارت بآن است
ساقط شود نیز همان عدد تاریخ توپهای مذکوره حاصل آمد

تاریخ میار توب دیگر چنین توب شاهی که استاد ساخت

بفرمان سلطان عالی نژاد — همی جستم از غیب تاریخ او
مرا هاتفی این بشارت بداد — ز توب محمد علی خان برفت
سر دشمن دین دنیا بباد — مخفی مباد که از عبارت توب
محمد علی خان که مادهٔ تاریخ است دو حرف دال که

بانعقاد مطلع سر دشمن دین و سر دشمن دنیا انخراج نسبت بابه
باسقاط شود نیز همان عدد مذکوره حاصل آید تاریخ وفات
میر محمد امین مخدوم قاضی کلان خجند بود قاضی کلان قضا را چون دید
ضرب دستش از زندگی گذشته فی الحال گشت معلوم
کامی برای تاریخ گفتا گذشته از جان بگرفت زیر غبرا
قاضی کلان مرحوم مخفی مباد که عبارت قاضی کلان مرحوم
ماده تاریخ واقع شده و اشارت نموده با دخال حرف
الف که زیر غبرا بانعقاد مقطع اشارت بانیت اندران
ماده دهیم باسقاط لفظ جان از آن پس محصول هزار و صد
پنجاه پنج خواهد بود که عدد تاریخ وفات قاضی مذکور است

تاریخ طوی پسر میرزا

ملکی رد نوشته بوده
~~بهر تاریخ توی میرزا توخ ز گرت اندک التفات بود~~
~~گو ز وجه حلال باشد دور توی او مصرف زکات بود~~
~~مخفی مباد که از عبارت توی او مصرف زکوة ماده~~

تاریخ است

~~تاریخ بیست چهار ده عدد که لفظ وجه با سلوک حسابی اشارت~~
~~بآنست باسقاط نمودن هزار و دوصد و پنجاه و سه حاصل آید عدد و تاریخ~~
~~مقصود ست~~ تاریخ طوی میرزا توخته چون بصرف زکات در تویش
میرزا توخته کرد انصاف   گفت تاریخ او خرد بی ریب
گرد مال زکوة را اسراف   پوشیده نماند که مصراع
ثانی ماده تاریخ واقع شده و اشارت نموده باسقاط
لفظ ریب از مصراع مذکور پس محصول عدد حاصله از قطعه
اولی خواهد بود تاریخ عزل عوض محمد عذر بلقب
بکوزمنار از حکومت ملک خجند حمیة عن الآفات والکرند
چون کوزمنار ظالم نامقبول   معزول شد از خجند بود مسئول
تاریخ که از سر زبانم بگذشت   شد کوزمنار از حکومت معزول
مخفی مباد که مصراع ثانی ماده تاریخ واقع شده و اشارت
نموده باسقاط حرف زا که سر زبان باشد و مطلع اشارت
بآنست از ماده مذکوره پس محصول هزار و دوصد و پنجاه و شش خواهد
بود که عدد تاریخ مراد ست تاریخ ولادت میرزا

حسن خاکپا فرزند ارجمند مرشد زمانه و پیشوای عالمیان بود

قطب عالم هادی دوران امام اولیا   مرشد ما را چو در
سن بزرگی ذو الجلال   کرد فرزندی عطا کو را لقب
شد خاکسار   نام او میرزا حسن بنهاد آن صاحب کمال
لاجرم پیر خرد گفتا که تاریخش بود   ظاهر از نام لقب چون ز
نیست عشر ز روی سال   باز تاریخ دگر میجو اسم کام از این   می
آمد این بیتی که میسازم رقم اندر خیال   در مه شعبان ولادت
یافته میرزا حسن   باید اکنون بال افشانی کند بهر کمال

مخفی مباد که استخراج تاریخ باین طریقه است که عبارت
میرزا حسن خاکپا که نام و لقب اشارت به آنست ماده
تاریخ واقع شده و اشارت نموده باسقاط عشر عدد
باسلوب حسابی و انتقاد مطلع عشر ز روی سال اشارت
به آنست از ماده مذکور پس محصول هزار و صد پنجاه و دو خواهد
بود که عدد تاریخ ولادت مخدومی گرامی است و انکشاف تاریخ
ثانی باین طور خواهد بود که عبارت مه شعبان و لفظ

میرزا

میرزا حسن و کلمهٔ ولادت مادهٔ تاریخ متعددهٔ
متفرقه واقع شده و اشارت نموده بتألیف آن
الفاظ مذکوره بحیثیتی که نقطهٔ شعبان ظرف عبارت
میرزا حسن و لفظ ولادت شده‌است و نیز اشعار کرده
باسقاط لفظ بال از الفاظ مرکبهٔ مذکوره پس محصول نیز
همان عدد حاصلهٔ تاریخ اول خواهد بود تاریخ وفات محمد یوسف
خواجه نقیب که از خواجگان مخدوم اعظم است دو قطعه اتفاق افتاد

خواجهٔ جاه رفعی که ز علو قدرش **قطعهٔ اول** هیچکس را نرسید آنکه برد گوی از او
افراز خویشتن اخوان بغرض امر اصل شد برون روح ز کنعان
تنش چون یوسف هاتفی گفت بتاریخ وفاتش
چون باد جان بر آمد ز تن خواجه محمد یوسف مخفی مباد که
عبارت تن خواجه محمد یوسف مادهٔ تاریخ واقع شده و اشارت
نموده باسقاط لفظ جان و لفظ باد که شصت یک عدد است
از مادهٔ مذکوره پس محصول هزار و دو صد پنجاه و دو خواهد
بود که عدد تاریخ مراد است **قطعهٔ ثانیه** کسی کاندر

جهان بسبب بنیاد قدم نهاد خاکش بر سر آمد ؛
از ان رو خواجه عالی جناب ؛ که در رفعت مقامش بر بر آمد
ز اقران دی مغاک حشمتش امروز ؛ ز خاک دهر فانی بر بر آمد
ندای سال تاریخ وفاتش ؛ جنان در گوش هوشمندی در آمد
که صدر جنت از روی طلب یافت ؛ نقیب از ملک فرغانه بر آمد
پوشیده نماند که عبارت ملک فرغانه ماده تاریخ واقع
شده و اشارت نموده باسقاط لفظ نقیب که تحصیلی
حرف جیم و حرف طا که صدر جنت و روی طلب عبارت
از انهاست نموده از ماده مذکوره پس محصول همان عدد مستخرجه
از قطعه اولی خواهد بود تاریخ محبوس شدن ایلچی بای ابن نامی
خان ملک فرغانه از قضا چون به بند غم افتاد
ایلچی ملکی گرد افسوس ؛ سال تاریخ او همی جستم ؛
چون شد روی ایلچی محبوس ؛ گفت استاد عقل بیهوده
ایلچی نجار شد محبوس پوشیده نماند که حرف مصراع
ثانی ماده تاریخ واقع شده و اشارت نموده در مصراع

اول

اول باسقاط بیت عدد که لفظ بوده باسلوب حسابی
اشارت بآنست و هم باسقاط حرف الف که بانتقاد
مطلع روی ایجی عبارت از آنست پس محصول هزار و دو صد
پنجاه شش خواهد بود که عدد تاریخ مقصود است تاریخ فتح
قلعهٔ پشغر بدست امیر نگار چو قلعهٔ پشغر شد بضرب توپ امیر
خراب در پی تاریخ میکشیدم سر ؛ بجیب فکر خرد گفت
بابرار آمد ؛ گدای پای برآمد ز قلعهٔ پشغر ؛ پوشیده
نماند که عبارت قلعهٔ پشغر مادهٔ تاریخ واقع شده
و اشارت نموده باسقاط چهارصد پنجاه یک عدد که لفظ برآ
ولفظ گدای پای باسلوب حسابی اشارت بآنست
پس محصول هزار و دو صد پنجاه شش خواهد بود که عدد
تاریخ مراد است تاریخ فوج جنگ هر دو بوان یکی از
قلعهٔ سرپل و دندرم یافتن او از غلجه های کهسار

چنان در نامهٔ شاهی به سرپل	که طوفان حوادث بر سر آمد
برآمد لاجرم از ملک کوهستان	خرد از بهر تاریخش در آمد

بگفتا دادهٔ حکم بی نهایت   ز شهر غلیها شاهی برآمد

پوشیده نماند که عبارت شهر غلیها ماده تاریخ واقع
شد و اشارت نموده باسقاط دو صد هشتاد و هشت
عدد که باسلوب حسابی عبارت شاهی بی لفظ حک اشارت
بآنست پس محصول هزار و دو صد پنجاه شش عدد خواهد بود که
تاریخ مقصود است

تاریخ وفات نصرت بیک ولد خانم

بی بقاییهای این عالم تماشا کردنی است   کاندرینجا هر که آمد
نیست او جز رهگذر   آنکه در ملک وجود از وسعت آباد عدم
آمد آندم رفتنی است امّا ازین او بیخبر   چون بر نیمغی در آغاز
جوانی اطلاع یافت نصرت بیک کرد از این جهان عزم سفر
جانب دار البقا تا یافت در جنت مقام   زین ادا در گوش هوشم آمد از غیب این خبر
بهر تاریخ وفاتش نصرت جنت مکان   کرد از ری حیات مسند عالم گذر

پوشیده نماند که عبارت نصرت جنت مکان ماده تاریخ
واقع شده و اشارت نموده باسقاط حرف حا و حرف میم
با نبقا و مطلع روی حیات در روی مسند اشارت بآنست

پس محصول

محصول هزار و دو صد پنجاه و شش عدد خواهد بود که تاریخ مطلوب است **تاریخ وفات قاضی محسن که یکی از علمای ملک فرخ نه بود و دو قطعه اتفاق افتاد** هر یک مشتمل میباشد بدو تاریخ **قطعهٔ اولی**

چو قاضی محسن از دار فنا رفت
همه خویشان او از رسم آیین ... میان بسته بتاریخش نگفتند
نگر شکست موت قاضی محسن ... بتاریخ وفاتش گر از این
نبردی فکرت کامی است صحیح ... که گوید شد خلاص از دام دولت
شب جمعه بمرده قاضی محسن

مستور مباد که استخراج تاریخ اول بدین طریق است که از عبارت موت قاضی محسن که ماده تاریخ واقع شده لفظ کم بیا قط شود هزار و دو صد پنجاه و پنج حاصل خواهد شد که عدد تاریخ وفات قاضی مذکور است مقصود است و استکشاف تاریخ ثانی برین نهج خواهد بود که از عبارت شب جمعه بمرده قاضی محسن که ماده تاریخ است لفظ دام دولت بیا قط شود نیز همان عدد حاصل خواهد شد

قطعهٔ ثانیه بسکه جام بادهٔ عشرت مدام : در جهان پیوسته باد در دست

هر که را دیدم در عیش و نشاط ‌‌ جامهٔ اندوه ماتم در بر است
قاضی محسن دری کم زیبای ناز ‌‌ خفته بود امروز خاکش در بر است
لیک تاریخش ز روی عددها ‌‌ منزل محسن بهشت انور است
باز گویم بهر تاریخش عجب ‌‌ نسبت کز غفران حساب اینکه است

پوشیده نماند که استخراج تاریخ اول بانیطریقه ست که عبارت منزل محسن بهشت انور که مادهٔ تاریخ بیت بحرف واو که روی و عددها عبارت از آن بیت تاءلیف یابد تاریخ مذکور در قطعهٔ اولی حاصل آید و انکشاف تاریخ ثانی باین طور خواهد بود از عبارت غفران که مادهٔ تاریخ واقع شده لفظ عجب ساقط گردد نیز همان عدد حاصل آید

تاریخ کشته شدن ملا قربان کاشغری با جوقان بلکه توغام

چو در دار القضای بارگاه حیدری مردی ؛
کمر بسته بقتل قاضی اسلام شد حاضر ؛ بسان گرگی
بستی اندر آمد بر سر قاضی ؛ ولی از کثرت مردم نشد بر
قتل او قادر ؛ چنان تعزیه کرد آن بنجر درا از سیاست شیر

که مرغ

که مرغ روح او از تن بضرب چوب شد طایر * بکفرش کرده
بعضی حکم پیر اسلام بادر جز * ولی بیشک ازین دو فوج
خواهد شد یکی خاسر * از آن رو بهر تاریخ از سر انصاف
همی گویم * نمیدانم مسلمان مرد این بیچاره
مخفی مباد که از تادلیف حرف الف که سر انصاف
عبارتست نمیدانم مسلمان مرد این بیچاره یا کافر که باقی
تاریخ بیت هزار و صد و پنجاه و پنج حاصل آید عدد تاریخ
مقصود است تاریخ لقب عوض محمد عذر ملقب بگوزمنار
آنکه در کوتهی زیکدیگر قامت عرض او ونبود بلند * کرده گوزمنار
از القاب * طبع ناپاک او بخویشتن بپسند * ناگهان او بخواب
میرزا یوم شد بملک خجند * گفت گامی برای تاریخش
میر گوزمنار دید خجند * پوشیده نماند که از عبارت
میر گوزمنار دید خجند عدد تاریخ مقصود بیت هزار و صد
پنجاه و چهار است ظاهر و هویدا است تاریخ وفات شاه درویز
عطای محمود نصت عطا محمود بدو قطعه اتفاق افتاد قطعه اولی

ازان است بعبارت

محمود

بعزم آستان بوسی شاه ملک فرغانه ؛ شه درواز چندین
کوه دریا دوان بگذشت ؛ ولی با خاک بوسی بارگاه خسرو دلها واصل
نگشته جان بسیت جان بستان واداد از جهان بگذشت
پی تاریخ فوتش بس بجست وجو کمی بردم ؛ همین یک بیت بود دلی
از خیال من روان بگذشت ؛ شه درواز اندر ملک خوقند
آمد اما ؛ میان شهر را نادیده از جان جهان بگذشت
پوشیده نماند که اینجا ماده تاریخ شعد و واقع شده باسقاط
حرف ها که میان شهر عبارت از آن است و هم باسقاط
لفظ جان و جهان از ترکیب ماده تخریج مذکورین پس محصول
هزار و صد پنجاه پنج خواهد بود که عدد تاریخ مقصود است
قطعهٔ تاریخیه هر که در این دار فانی آمد از دست اجل
از جهان او نارسیده بر مقصود رفت ؛ داشت در دل شاه
محمود اینکه بیاید در جهان ؛ دیده خود را که شهریار اورده رفت
تا که اندر ملک خوقند آمد از درواز یک از شه فرغانه
نادیده عطا خود رفت ؛ یعنی اندر راه جام مرگ از دست اجل

نوش کرد

[illegible]

نوش کرد از جهان آن عاقبت محمود رفت ؛ بهر تاریخ وفات او
خرد گفتا نیست ؛ وصف بعد گر بگویی عاقبت محمود رفت ؛
پوشیده نماند که از عبارت عاقبت محمود رفت که ماده تاریخ واقع
شده نود و شش عدد که وصف بعد است از آن ثبت
ساقط شود دیگر هزار و دو صد و پنجاه و پنج حاصل آید تاریخ عزل کور
توخته بود و قطعه اتفاق داد قطعه اولی معدلت شاه چو معزول ساخت
توخته را از عمل خویشتن ؛ بهر خرد گفت تاریخ او
آه کشد توخته دلی کفن ؛ پوشیده نماند که از عبارت
توخته ماده تاریخ واقع شده لفظ آه و لفظ کفن که صد
پنجاه و شش عدد است ساقط شود هزار و دو صد پنجاه و پنج حاصل آید که
عدد تاریخ مقصود است قطعه ثانیه چو کور توخته را ساخت معزول
ز روی معدلت از منصبش شاه ؛ همی گفتم که از تاریخ عزلش
کسی شاید مرا اینجا بید آگاه ؛ خرد گفتا که کور توخته کو را ؛
ندارد هیچ کفن زان میکشد آه تاریخ وفات جناب معصوم
خلیفه افضل فضلا و قدوه [illegible] بود در این ماتم برابر کس موجود

شد از دست اجل مهجور و معدوم ؛ ازین معنی مگر گردید آگه
که بست احرام رحلت حاجی معصوم ؛ به بزم شوق وی نشاط
آماده بودیم ؛ ز دیدارش شدیم امروز محروم ؛ وصالش
داشتیم دی خرم بود ؛ فراقش داردم امروز مغموم ؛
چنان از چشم مردم او نهان شد ؛ که در عالم نشانش نیست معلوم
صباح و شام اکنون گوی گاهی ؛ بجنت روح پاکش باد مرحوم
پی تاریخ فوتش هاتفم گفت ؛ بگو رحلت ز عالم کرد معصوم
مستور مباد که هزار و دوصد پنجاه و شش که عدد تاریخ مقصود است
از عبارت رحلت ز عالم کرد معصوم واضح و لایح است تاریخ
وفات خواجه ابراهیم ولد توره بیک ؛ چون اجل از باغ نیل
توره بیک ؛ رشته عمر نهالی را گسیخت ؛ حیف
آن رعنا نهالی که مرو زد دهر ؛ بر سرو سیمین تن او
خاک بیخت ؛ بهر تاریخش همی جستم خرد ؛ گفت از باغ
سیادت برگ ریخت ؛ پوشیده نماند که از عبارت
باغ سیادت که ماده تاریخ واقع شده نقطه برگ کم

دوصد

دوصد بست و دو عدد است ساقط شود هزار و دوصد پنجاه شش حاصل
آید که عدد تاریخ مقصود است **باز تاریخ وفات معصوم خانم**

دی ز باد صبا همی کردم ∴ یک بیک حال دوستان معلوم
با من او این پیام ناخوش داد ∴ کز جهان یک برادرم معصوم
کرد رحلت چنانکه مهر رخش ∴ شد ز چشم جهانیان معدوم
مگر او روی چو جنت دید ∴ که برون شد ز عالم موهوم
جای معصوم هست آه ناله کنان ∴ ماند از سایه قدس محروم
گرچه او عزم دار جنت کرد ∴ در فراقش چنان شدم مغموم
کز دلم آه آتشین سر زد ∴ اشک خونین ز دیده کرد هجوم
من ز پیر خرد همی جستم ∴ سال تاریخ فوت آن مرحوم
آه از شش جهت کشید و بگفت ∴ یافت رحلت برادر معصوم

پوشیده نماند که عبارت برادر معصوم ماده تاریخ واقع شده
و اشارت نموده بترکیب لفظ رحلت در ماده مذکوره و نیز اشعار
نموده باسقاط بیستی شش عدد که شش آه اشارت بآنست
ازان ماده ۲ پس محصول هزار و صد پنجاه خواهد بود که عدد تاریخ مقصود است

تاریخ وفات سید شهاب الدین اوردی که بایشان معروف و مشهور بود

بدو قطعه اتفاق افتاد قطعه اولی

زبدهٔ احراریان وقت ایشان خان که او ∴
بود مقبول طبایع در میان خاص عام ∴ چون خطاب ارجعی
در گوش جان او رسید ∴ کرد ازین دنیای فانی جانب
جنت خرام ∴ دیدهٔ فکرم پی تاریخ سال رحلتش ∴
آب میریزد زیاد تورهٔ جنت مقام ∴ پوشیده نماند
از عبارت یاد تورهٔ جنت مقام که مادهٔ تاریخ است
لفظ آب ساقط شود هزار و دو صد پنجاه هفت حاصل خواهد شد که
عدد تاریخ

قطعهٔ تاریخیه

دریغ آن زبدهٔ احراریان سید شهاب الدین ∴
بسر آمد شب هستی چون صبح فنا دم زد ∴ بصد افسوس چون دور
رفت ازین قصر زنگاری ∴ که بود او شهرهٔ آفاق در
پاکی دین داری ∴ نهان در زیر خاک سیه شد
انکه نکو اختر ∴ زجوش انقلاب گردش گردون زنگاری ∴

چنانکه

بیت چون شام هجران گشت روز دوستان او ÷
برنگ شمع شد تا از لباس زندگی عاری ÷ دعا و آه بیحد دل
بر آمد بهر تاریخش ÷ ز طوف مرقد سید شهاب الدین
احراری ÷ مخفی مباد که عبارت طوف مرقد سید
شهاب الدین احراری ماده تاریخ وقع شده
و اشارت نموده باسقاط حرف ها که آه مقلوب بیحد
شارت
با آن ست از ماده مذکوره پس محصول عدد حاصله
از قطعه اولی خواهد بود که هزار و دو صد نجاه هفت است

تاریخ وفات دانیال اتالیق و الی ملک شهرسبز و
جلوس نور چشم اش که خواجه قلی بیک شجاعت اثار بجای پدرش

ز اقتضای گردش این چرخ بیقرار ÷ خود رایکی ملک
بعدم آشنا گرفت ÷ تا در حضیض خاک ز اوج شرف نهان
شد دیگری عروج مقام علا گرفت ÷ یعنی ز دور دست اجل
میر دانیال ÷ با از جهان گرفت کشید طرق فنا گرفت نت
زاد لا دکه خواجه قلی بیک نیک رای ÷ بر روی خلق دهر در جود
وا گرفت

یا ربّ بر سریر سلطنتش استوا رسد ؛ و ز بیخ و بن ز نخل باغ بریعت عصا رفتح ؛
صد حیف از این که روی مهر شد نهان به خاک ؛ صد حیف از این که گوهر بی‌بهر
زمهر ضیا گرفت ؛ تاریخ فوت آن بدر نصیب این پسر ؛
بنگر از نیک میکنم انشا ادا گرفت ؛ چون دیده روی چو
جنان دانیال رفت ؛ از شهر سبز خواجه قلی بیک جا گرفت ؛
بهره‌های رحمت اقبال آن این ؛ کام دلی که بود
بحق التجا گرفت ؛ پوشیده نماند که عبارت شهر سبز ماده
تاریخ واقع شده و اشارت نموده به اسقاط لفظ دانیال
تحصیل حرف ها کرده و چون عبارت از آن بیت
از ماده مذکوره و نیز اشعار واقع شده با دخال لفظ خواجه
قلی بیک اندر آن ماده پس محصول هزار و صد و شصت و هفت
خواهد بود که عدد تاریخ مراد است تاریخ وفات محمد
عزیز بیک ولد محمد مراد خان قطغن در بهار زندگی چون لاله کو بکند
بر دل او می‌نهد باد خزان داغ زوال ؛ میشود بی‌روی که
در این بوستان قد بکشد ؛ آخر ز باد اجل چون تختهٔ پر پایمال

لاجرم

لاجرم از باغ نسل زبده محمد مراد　　　　میر عالم خسرو دوران نیکو خصال

سرو قدی را جهان باد اجل زد زبن　　　　کو بزیر خاک شد پنهان در آغاز کمال

یعنی از ابنای آن میرزا مان محمد عمر　　　　خان سیمین تن سهی قد مه طلعت خرد سال

رخش عمرش تیز پا چون خورد بشکک اجل　　　　تا که آب دیده ها شوید ز دل گرد ملال

کرد او از خانه زین سوی جنت ارتحال　　　　می سزد عالم سیه پوشند کنون در ماتمش

بهر تاریخ وفاتش باغبان عمر گفت　　　　شد برون از باغ نسل میر بیجا نونهال

بادش از سموم آفت ایام دور　　　　میر عالیجاه با اولاد تا دیر سال

مخفی مباد که از عبارت باغ نسل میر که ماده تاریخ واقع شده صد و سی و هشت عدد که لفظ نونهال بیجا اشارت بآنست ساقط شود هزار و دو صد پنجاه پنج حاصل آید که عدد تاریخ مقصود است **تاریخ توی ختنهٔ پسر میرزا توخته** بهر تاریخ توی میرزا توخ : تا کرت اندک التفات بود : کو زوج حلال باشد دور : توی او مصرف زکوة بود : مخفی مباد که از عبارت توی او مصرف زکوة که ماده تاریخ واقع شده حرف حاکه وجه حلال

عبارت ازان است ساقط شود هزار و دو صد پنجاه به
حاصل آید که عدد تاریخ مقصود **ذکر تواریخیکه در سال هزار
دو صد پنجاه هشتم از هجرت صدور یافت تاریخ فتح
ملک فرغانه بدست امیر ملک بخارا چنانچه قطعه اتفاق
افتاد قطعه الاولی** بهر تاریخ ملک فرغانه: از بخارا
امیر عالیجاه: چون عزیمت نمود آن اقلیم: شد مسخر بزور
بازوی شاه: شد دران مملکت ز معدلتش: روی ظلم و فساد
فسق سیاه: گفت کاملی بعقل کامل استاد: کز تاریخ
او مرا آگاه: غایت فتح چون ندید بگفت: شد جهانگیر امیر
نصر الله: بستور مباد که عبارت شد جهانگیر امیر نصر الله
ماده تاریخ واقع شده واشارت نموده بتالیف حرف
ها که غایت فتح عبارت ازانست بماده مذکوره پس
محصول هزار و دو صد پنجاه هشت خواهد بود که عدد تاریخ
مقصود است **قطعه ثانیه** بضرب امیر بخارا چنان
همه ملک فرغانه تسخیر شد که کم شد عدو هاکه تاریخ او امیر بخارا

جهانگیر.

جهانگیر شد مخفی مباد که از عبارت امیر بخارا جهانگیر که
ماده تاریخ واقع شده هشتاد و شش عدد که لفظ عددهای شارت
بالکنت ساقط شود نیز عدد تاریخ مذکور حاصل آید **قطعهٔ**
ثالثه خسرو توران شه ملک بخارا کرده فتح : خطهٔ
فرغانه حمد و شکر حق آن شاه گفت : سال تاریخش
همی جستم ز روی اشتیاق : عقل فتح الملک مقصود نصر الله
گفت : پوشیده نماند که عبارت فتح الملک مقصود نصر الله
ماده تاریخ واقع شده و اشارت نموده بتالیف حرف
الیف که روی اشتیاق عبارت از آن است باده
مذکوره پس محصول عدد تاریخ مقصود خواهد بود **قطعهٔ رابعه**
باشد از چشمه رواج شرع گشت اقبال المنوبقین
مطلب شهسوار ملک بخارا بس که احیای شرع و ملت و دین
بود دیکباره ملک فرغانه شد مسخر جنابش ز رنگین گزار سوار از
توب عبد صمد تا یب آمد بلاد روس و چین مستیز الجنابکه
خواهد ساخت فتح آن ملکها امیر مبین سال تاریخش

از محاسب عقل : بود مطلوب کامی مسکین : لاجرم
گفت ربع مسکون را : ضرب کن در محیط روی زمین : حاصل
ضرب کرده با قطر شش : جمع آنکه نمای حذف از زین :
قطر آحاد ربع مسکون را : بعد از ان با فر اقبال نشین :
تا که چیز بخاطر تو خطور : نماید جز این دعا که قرین : باد
دایم بشبا نصر الله : فتح و نصرت خدا اش یار و معین : بر ضمایر
محاسبان ذوی الاقتدار واضح و لایح است که ربع
لفظ مسکون چهل و چهار عدد است و محیط روی لفظ زمین که
هفت است بیست دو عدد پس حاصل الضرب بیست دو در
چهل چهار نهصد و شصت و هشت عدد است و قطر حاصل
الضرب مذکور سه صد هشت پس مجموع هزار دو صد و
هفتاد و شش عدد است و قطر ربع لفظ مسکون که چهل و چهار
عدد است چهار ده بود و آحاد او چهار پس این مجموع
هژده عدد بود پس این مجموع اول که هزار دو صد هفتاد و
شش است مجموع تا نیکه هژده است ساقط شود عدد تا

هنگام

مقصود

مقصود حاصل خواهد شد تاریخ بنای مسجدی که
ابراهیم بیوانچی بفرمان امیر ملک بخارا در تمک
فاخرهٔ بلدهٔ خوقند تعمیر نموده بود و قطعه اتفاق افتاد
قطعهٔ اولی - سال فتح خطهٔ فرغانه چون تعمیر یافت
اینچنین مسجد بفرمان شه گردون سریر: بهر تاریخش
خرد گفتا که بر روی جهان: نو بنا شد مسجد عالی بفرمان
امیر: پوشیده مباد که عبارت نو بنا شد مسجد عالی
بفرمان امیر مادهٔ تاریخ واقع شده و اشارت
نموده بتالیف حرف جیم که روی جهان عبارت از آنست
بمادهٔ مذکوره پس محصول عدد تاریخ مقصود خواهد بود که
هزار و دو صد پنجاه هشت است قطعهٔ ثانی زیب تعمیر یافت
این مسجد چون بفرمان شاه عالیجاه بهر تاریخ او
ورق دیدهٔ فکرتم نموده نگاه دید با بینات جمله حروف
بینات حروف مسجد شاه گر از این تو رسوی تاریخش
پی ببرد ره تا انجام راه دان زهجرت هزار و دو صد هشت

سال بلند است هم پنجاه: بر ضمایر ارباب خرد لایح
و واضح است که ازین قطعه تاریخ مقصود دو نوع استخراج
می باید یکی در غایت خفا و یکی در نهایت ظهور آنکه در غایت
خفاست باین طریقه که مجموع حروف هجای بیت پیشتر نگاشته
و حروف لفظ مسجد شاه ماده تاریخ واقع شده و اشارت
نموده بتالیف بینات حروف مذکوره بحرف واو که روی
عبارت ازانست پس بینات مجموع حروف تهجی بیت هشتصد
هشتاد و یک عدد باشد و بینات حرف مسجد شاه سیصد و هفتاد و
یک پس مجموع هزار دو صد و پنجاه و دو بود و این مجموع بر روی
ورق که حروف واو است تالیف باید عدد تاریخ مقصود
حاصل خواهد شد متامل فانها دقیقة **تاریخ وفات میرزا یادگار**
میرزای دفتردار دار السلطنه خوقند بود بی تاوان ازینکه
رحلت کرد میرزا یادگار یعنی بی فرزند رفت ازین جهان
بیمدار بهر تاریخش خرد گفتا که میرزا یادگار کرد رحلت حیف
باقرینت از آن یادگار مخفی مباد که عبارت میرزا یادگار

رحلت

رحلت مادهٔ تاریخ واقع شده و اشارت کرده باسقاط
حیف از مادهٔ مذکوره بطریق ایهام و طوریه نظراً الی ظاهر
البیت و بوجه معنی مقصودی نظراً الی معنی التاریخ فافهم
فانها من مشکلات هذا الفن پس طریق عدم بقای یادگار
برعکس طریق عدم بقای لفظ خواهد بود تاریخ گریز ابراهیم
بیک داد الحج نیکی که بفرمان امیر بخارا بامارت ملک قندز
منصوب بود از لشکر نصرت اثر سلطان شجاعت نشان
شیرعلی بهادر خان مد الله تعالی ظلال جلاله الی یوم الدین

چنان در چشم ابراهیم نیکی سواد لشکر خان شد نمودار
که او از خطهٔ قطغانه بگریخت شده از جاه و ملک و مال
بیزار بتاریخ گریزش گفت کامی که نیکی رفت از
قطغانه ناچار پوشیده نماند که از عبارت قطغانه
مادهٔ تاریخ واقع شده هفتاد هشت عدد که نیکی ناچار است از آن
باشت ساقط شود هزار و دوصد و پنجاه هشت حاصل آید که

عدد تاریخ مراد است تاریخ جلوس سلطان صاحبقران
امیر ممالک توران اعنی شیر محمد علی بهادر خان مد الله تعالی
ظلال رأفته علی رؤس العالمین الی آخر الزمان بر سریر

ملک فرغانه ز ابنای ملوک خطهٔ فرغانه شهزادی نموده
ترک شاهی سالها در گوشهٔ بنهفت : ز نامردی خالع
وقت منغت یافت استیلا : چنان بر مملکت کوقبق
در زیر زمین بنهفت : سرخان زمان با جملهٔ اعوان و
اولادش : هم از تاراج بردند آن سگان اموال
مردم مفت : چو بر این ماجرا واقف شد آن شهزاد
نیک اختر : ز جوش ننگ و ناموس و حمیت طبع او ان شفقت بنی
تمام مملکت از دست اعدا او چنان بگرفت : از نیش خنجر
با سینهای دشمنان شد جفت : جهانی شد سرافراز
از لوای نصرت آیاتش : ازین فتح و ظفر طبع خلایق همچو گل بشکفت
بتاریخش زروی هوشمندی فکرت کامی : بحمد الله سلطان جهان شیر علی

رشد

شد گفت مخفی مباد که بحمد الله سلطان جهان شیرعلی شد
مادهٔ تاریخ واقع شده و اشارت نموده بتألیف حروف
ها که رو رهوشمندی عبارت از انست بمادهٔ مذکوره
بس محصول عدد تاریخ مقصود خواهد بود که ۱۲۵۸ شد ابیات
تاریخ گریز لشکر نکبت اثر منغت از عساکر نصرت قرین
ملک فرغانه روز حرب از صف فرغانه گروه قپچاق
حمله آورد چنان بر سر منغت که کشید : هر یکی جان ز تن
چند به سنان نیزه : صبح اقبال که از مشرق فرغانه دمید :
روی بر تافته آن منغت بی سر بکر بخت : از تعاقب
دم شمشیر بهر تن که رسید : کرده دو پاره اش از زین
بزمین می افکند : بر سر خصم همانا که اجل میبارید : چند
معدود کز ان لشکر خونریز خلاص : شد چنان رفت که
برکند از بن ملک امید : در ره پرسش تاریخ گریز اعدا
بکمر دامن خود فکرت کامل پیچید : هاتفی گفت کذ رکن زملک بعد

منعنت بی سر و پا نیزهٔ قبچاق بدید مخفی مباد که اینجا مادهٔ
تاریخ متعدد واقع شده یکی لفظ منعنت و دیگری عبارت
نیزهٔ قبچاق و اشارت نموده باسقاط حرف میم و حرف تا
او مادهٔ اولی و نیز اشارت کرده بتالیف مابقیه از مادهٔ
اولی که لفظ نغ است بمادهٔ ثانیه که عبارت نیزهٔ قبچاق است
و هم اشارت نموده باسقاط هفتاد عدد که ملک بچه است
از مجموع ماده بیت مذکوره پس محصول هزار و دو صد و
پنجاه هشت خواهد بود که عدد تاریخ مطلوب است تاریخ کشته
شدن سعدالله خان احراری در روز گریز ابراهیم بی
مذکور
بروز حرب مرد حق ناشناسی بسعدالله خان
نسل احرار قضا را چون ملاقی گشت او را بشمشیر خطا کشت
آن ستمکار بی تاریخ قتلش که به بر خواست ز قبر تورهٔ
مقتول ناچار مخفی مباد که عبارت قبر تورهٔ مقتول مادهٔ
تاریخ واقع شده و اشارت نموده باسقاط دو صد و سی و یک عدد

کره

گرئیه نا جار اشارت بآنست از ماده مذکوره بس حصول
هزار دو صد پنجاه هشت خواهد بود که عدد تاریخ مطلوبست

تاریخ بنای قلعه دار السلطنه خوقند که بفرمان سلطان
زمان شیرعلی بهادرخان تعمیر نموده شد قطعه ادیبی

چون بدور قلعه خوقند سلطان زمان قورغانی ساخت
کز رفعت بگردون همدم است قدر عمق خندق دورش نشد
معلوم لیک غار پشت ماهی از زیر زمین زابش نم است
در جهان کز قلعه خندق بدین هیئت ندید این مگر سد است
کاطرافش محیط اعظم است هر دلی اندیشه تاریخ این تعمیر
داشت فکرت کامی که با اوضاع این فن محرم است گفت
هرکس گردش شیرعلی خان زمان دید او میگوید از این
سد اسکندر رکم است مستور مبادا که از عبارت گردش
شیرعلیخان زمان که هزار ششصد پنجاه هفت عدد است
ماده تاریخ واقع شده و اشارت نموده باسقاط سه صد
نود نه عدد که سد اسکندر اشارت بآن است بس حصول

عدد تاریخ مراد خواهد بود که هزار و دوصد پنجاه و هشت است

قطعه ثانی چون بدو رشهر سلطان زمان : قلعه طاق نجد بدوق
ساخت جفت : بهر تاریخش خرد از روی دست : شیر علی شه
بانی این قلعه گفت : پوشیده نماند که عبارت شیر علی شه
بانی این قلعه گفت ماده تاریخ واقع شده و اشارت
نموده بتالیف حرف دال که روی دست عبارت از آن است
بماده مذکوره پس محصول عدد حاصله از قطعه اولی خواهد بود

تاریخ کشته شدن محمود خواجه نمک حرام که پادشاهی را که از
دست او مدت بیست سال نان و نمک خورده و با نعام و احسان
او سرافراز بوده آخر الامرا او را بسته بر دست دشمن
خونخوار سپارید که او را بقتل رسانید نمک حرامی محمود خواجه
شد مقتول چنان بخواری و زاری که حیله جا دارد چه حاجت
بتاریخ قتل آن غدار ولی بعبرت اهل جهان روا دارد
هر گفت فکرت کامی با آن سکه بجا هنوز حق نمک با تو
کارها دارد پوشیده نماند که مصراع آخر ماده تاریخ

واقع

23

واقع شده واشارت نموده بتالیف صد وبیست وهفت
عدد که آن سک بیجا اشارت بآنست بماده مذکوره پس
محصول هزار ودوصد پنجاه وهشت خواهد بود که عدد تاریخ
مطلوبست تاریخ کشته شدن موسن غلام آن روسیه
مفسد بد اصل که بود غدار جهان رافضی موسن غلام نام
چون کشته شد آن غلام سال قتلش جستم ز خرد که بود خالی
ز اوهام گفتا که جزای نیک حبلا دستاند از قتل غلام
خلق گیرند آرام مخفی مباد که عبارت قتل غلام که هزار وششصد و
یک عدد است ماده تاریخ واقع شده واشارت نموده
بتالیف سه صد حبل عدد که لفظ جزای نیک وعبارت
آرام اشارت بآن است پس محصول عدد تاریخ مراد خواهد
بود که هزار ودوصد وپنجاه هشت است تاریخ شکست یافتن
ومنهزم شدن امیر نصر الله مفسد خونخوار غدار علیه قهر
القهار وغضب الجبار از لشکر نصرت اثر خان ممالک توران
سلطان زمان شیر محمد علی بهادر خان خلد الله ملکه وسلطانه
وافاض علی العالمین بره واحسانه امیر ملک بخارا که فتح

و غانه: نمود خیل سلاطینش از جهان معدوم: شدند
از دم تیغ جفای خونریزش: سپاه او بلی تاراج مال
خلق محروم: چنان نمود که اندر بلاد قشر غانه: نماند مال
بجز فلوس هاهی موهوم: عجب که مدت حکمش زیاده بر سه ماه
نبود و مظلمهایش بمعدلت موسوم: بسمع شیر علی خان که او
بگوشهٔ فقر: نشسته بود رسید این حکایت مذموم: چنان
نمود تصور که عزلتم خوشتر است: از اینکه قطع کنم دست
ظالم از مظلوم: همین بگفت و کمر بست بر جهانگیری: چنانکه
مملکت از دست آن امیر ظلوم: گرفت تا که دگر باره
او ز روی غضب: نمود عزم بتجریب این دیار آن شوم
رسید بر سر خوقند تا جبل شب و روز: نمود جنگ بجز نکشتش
نشد مفهوم: حساب مرده یکروزه سپاه او: بجز خدای
بعلم کس نشد معلوم: ره بخارا گرفت آخر او بناکامی: ز دولت
مطلب مذموم خود شده مغموم: هوای خواهش او تاریخ او
ز بس کامی: همیشه بود بکانون سینهام مکتوم: بگفت هاتف
غیب ز ملک بغایت: امیر معصوم ملک بخارا شد محروم: پوشیده نماند چ

از

از عبارت امیر معصوم ملک بخارا که ماده تاریخ واقع
شده هفتاد عدد که ملک عجد اشارت با آن است ساقط
شود هزار و دوصد پنجاه هشت حاصل آید که عدد تاریخ
مراد است تاریخ فتح قلعه بوکه بر دست عساکر نصرت قرین
ملک فرغانه و گرفتن گدای بای که حاکم آن قلعه بود چون
قلعه بوکه شد بضرب شمشیر : مفتوح از آن گدای بای ابله
بگریخت ولی جز آن شریر مفسد : در قلعه کسی که بود مقتول شد
تاریخ طلب همی نمودم کامی : آن پیر خرد که بود با من همره
گفتا که گدای بای گریخت برفت : مقتول شدند مردمان بوکه
مخفی مباد که مصراع ثانی ماده تاریخ واقع شده و اشارت
نموده باسقاط چهل و چهار عدد که گدای بای بجا اشارت
آن است از مصراع مذکور پس محصول عدد تاریخ مطلوب
خواهد بود که هزار و دوصد پنجاه هشت است تاریخ فتح ملک
تاشکند بر دست لشکر نصرت اثر خان ملک فرغانه بامر نصرالله
مفسد شده محمد شریف کیدی خر عدو با خان خود از روی

طغیان : بملک تاشکند افتاد بر سر : هوای جاه تا سویش
فرستاد : سپاه بعدو خان مظفر : بدست لشکر منصور اعدا
چنان شد کشته کز خون گشت احمر : همه روی زمین تا آنکه هر
ندا الامان در گوش لشکر : چنان‌ام تاریخ فتح این فرخنده ک
شد اندر خاطر کامی مقرر : هم گفت از روی بهجت هاتف غیب
شده ملک عدو الله اکبر مخفی مباد که عبارت فتح شده ملک
عدو الله اکبر ماده تاریخ واقع شده و اشارت نموده
بتالیف آن ماده بحرف ها که روی بهجت عبارت از آن است
پس محصول هزار و دو صد پنجاه هشت خواهد بود که عدد تاریخ
مطلوب است **تاریخ فتح بلده خجند** چنین بفرمان شاه ملک خجند
فتح شد دلها از آن بود خرسند سال تاریخ او ز روی دست
یافتم زیب فتح ملک خجند پوشیده نماند که عبارت زیب
فتح ملک خجند ماده تاریخ واقع شده بحرف دال که روی
دست عبارت از آنست تالیف باید هزار و دو صد
پنجاه هشت حاصل آید که عدد تاریخ مراد است تاریخ

تاریخ دیگر

تاریخ دستگیر شدن محمد شریف کورنگ بر دست خان
ملک خوقند محمد شریف دون که نمک سالها بخورد از دست
خان ملک شده مصدر فساد تاراج مال مردم فرغانه
می نمود تا آمدند خلق زبیدادیش بداد زان کرد
خان عصر بزوریش دستگیر از راه زجر در قفس آهنش نهاد
تا یابد آنکه در ره بد می نهد قدم از دیدن عقوبت او جاده
رشاد کامی بگفت دهر تاریخ حبس او محمد شریف کورنگ در قفس فتاد
مخفی مباد که عبارت محمد شریف کورنگ در قفس لفظ ماده تاریخ
واقع شده واشارت نموده با دخال ماده اولی در ماده ثانیه
تا هزار و دو صد و پنجاه و هشت که عدد تاریخ مطلوبست حاصل آید

تاریخ نصب خانزاده رفیع مکان بامارت ملک
تاشکند که نام خجسته فرجامش در ذیل این قطعه نطق
رمز دایا آدمی یابد چون ز ابنای خان فرغانه
آنکه در سن ز دیگران اعظم بود داد بلکه ارشد اشجع
از دلیران وقت هم اقدم بود خان زمانه خواهست که او

بهر تسخیر تا نشکنند قدم — پیش ماند ز دیگران که باد
حکم آن مملکت شده محکم — لیک وقت خروج لشکر شاه
بعوض تب روانه علم — گرد خود در فراش بیماری
خفت تا آنکه با شفای اتم — فتح آن مملکت مقارن یافت
لاجرم شد بخاطر خرم — عازم آن دیار تا که رسید
اندر آن ملک با شکوه حشم — کای این مملکت مبارک باد
گفت تاریخ او بهم خستم — زد دبیر خرد بروی ورق
دو رخان زاده شجاع رقم — بسکه تصریح نام نیکش داد در
از ادب بود معنیش آرم — آفتابیست مطلع نامش
که بنورش منور این عالم — حرف ثانی و ثالث و رابع
نیست جز ماه چارده بکم — چون خم زلف الف مثنی شد
آنچه ماند ز نام او جویم — در جهان تا که سال و ماه بیست
باد اقبال نصرتش توام — پوشیده نماند که از تاریخ لفظ
عبارت جعفرخان زاده شجاع که ماده تاریخست بحرف واو که
بانتقاد مطلوب روی ورق اشارت است تا آنست هزار و دو صد و هشت

حاصل خواهد

حاصل خواهد شد که عدد تاریخ مطلوبست تاریخ
وفات سعد الله بیگ ولد ملا یولداش داد خواه بدو قطعه
اتفاق افتاد قطعهٔ اولی هر کس که درین عالم ماتم
کده آمد: جز درد و غم و کلفت ایام ندارد: این بود که
یک سرو قدی لاله عذاری: در خاک نهان شد که
دل آرام ندارد: یعنی ز جهان رفت در آغاز جوانی:
سعد الله از او کار سن انجام ندارد: در ماتمش از دیده
چه سان خون نفشانم: کین دهر چو من خستهٔ ناکام ندارد
کاتبی تاریخ وفاتش خرد م گفت: گز داغ جگر بند جگر
نام ندارد: مخفی مباد که از عبارت داغ جگر بند که مادهٔ
تاریخ است لفظ کبد که نام جگر اشارت با آن است ساقط
شود هزار و دو صد پنجاه هشت حاصل آید که عدد تاریخ
مقصود است قطعهٔ ثانیه نونهالی را از باغ دهر کند: تند
باد مرگ ناگشته شجر: یعنی از ابنای ملا یولداش: شد نهان
از چشم یک رعنا پسر: یعنی سعد الله معصوم از جهان: رفت

شد در صدر جنت مستقر گفت کامی تا زمان رحلتش ۲
چند سال از هجرت خیر البشر شد خرد گفتا ز جنت
یافت جا رفت سعد الله از پیش نظر پوشیده نماند که
عبارت پیش نظر که هزار و دو صد و شصت و دو عدد است
مادهٔ تاریخ واقع شده و اشارت نموده باسقاط دو صد
چهار عدد که لفظ سعد الله تحصیل لفظ جا نموده و اشارت
با آن است از مادهٔ مذکوره پس محصول عدد حاصل از
قطعهٔ اولی خواهد بود که هزار و دو صد پنجاه هشت است تاریخ
وفات توره بیک تورهٔ مغفوری احراری جنت مکان که
افضل فضلای و اعقل عقلای دهر بود سرو قدی که
ز نسل خواجهٔ احرار بود کرد طوفان اجل پنهان ز بر خاک آن
رفت یعنی توره بیک از این جهان تا جوی خون در فراقش
شد روان از دیدهٔ احراریان خواهد اکنون عالمی از اشتیاق
صحبتش سوختن خواهد ریخت بر سر خاک ابنای زمان
گفت کامی بهر تاریخش خرد اشم میسزد رخ زیاد تورهٔ احراری

جنت

جنت مکان باز گفتا بسکه شد محرومم از روی حیات
توره احراری مرحوم بگذشت از جهان مخفی مباد که
استخراج تاریخ اول باینطریقه است که از عبارت
یاد توره احراری جنت مکان که ماده تاریخ واقع
شده حرف یا که رخ یاد بانتقاد مطلعی اشارت بان است
ساقط شود هزار و دو صد پنجاه هشت که عدد تاریخ معقود
است حاصل آید و انکشاف تاریخ ثانی باین طور خواهد
بود که عبارت توره احراری مرحوم ماده تاریخ واقع شده
و اشارت نموده باسقاد حرف حا که بانتقاد مطلع روی
حیات عبارت از ان است و هم باسقاط لفظ جهان که
پنجاه نه عدد است از ماده مذکوره پس محصول عدد حاصله
از تاریخ اول خواهد بود تاریخ وفات الله قلیخان مغفور
و جلوس نور چشم او بر سریر سلطنت ملک خوقند که بای تخت
آن خان مرحوم است ز جوش انقلاب دهر چون الله قلی
سلطان سوی جنت ازین دار فنا احرام رحلت بست

گذشت از تخت و تاج عز و شوکت و شاهی بیک پرواز
مرغ روحش از دام تعلق رست اگرچند یکه ماه روی شد
از جهان پنهان بحمد الله بروی آفتابی دیده ها پیوست
بجلیش یعنی از ابنای او نشست شهزادی که از او صاف
خوبی هرچه گویی در مزاجش هست بجرب دشمن دین پای
عزمش هست راسخ ثابت بصرف نقد جان خیل منعت بر نجات
دست همیکردم طلب تاریخ فوت و نصب آن و این بر طبع
کامل این بیتیکه میسازم رقم برجست مگر روی بهشت الله قلی
خان دید و پنهان شد ز تخت حنوق آلخان از اولاد او
آلجای یکی بنشست پوشیده نماند که لفظ تخت حنوق ماده تاریخ
واقع شده و اشارت نموده باسقاط عبارت الله قلی خان که
تحصیل لفظ روی بهشت که حرف جاست نموده از ماده مذکوره
و نیز اشعار واقع شده با دخال حرف الف که یکی از اولاد
عبارت از آن است اندران ماده پس محصول هزار و صد
پنجاه هشت خواهد شد که عدد تاریخ مقصود است تاریخ اتمام

کدبطو ح

کتابیکه یکی از فضلای زمان بمقتضای اشارت محمود خان
ولد عبدالله خان که یکی از خواجگان بلدهٔ تاشکند است
بزیور خط زین ساخت بتوفیق ایزد کتابی چنین بدین
کلک شکسته مرقوم شد عجب اینکه تاریخ اتمام او ز اتمام این
نسخه مفهوم شد بر ارباب خرد واضح ولایح است که هزار
دو صد پنجاه هشت که عدد تاریخ مطلوبست از عبارت اتمام
این نسخه ظاهر خواهد شد تاریخ عزل اتابیک از حکومت ملک
خجند و نصب عبدالرحمن بیک بامارت آن دیار که یکی از انقلاب
چرخ ادبار آشناست دیگری اقبال را بر ذات خود
یکتا گرفت چون اتابیک اقتضای گردش افلاک دید که سرش اقبال
شد ادبار سر بالا گرفت از حکومت دست خود کوتاه کرد و
از خجند رفت بیرون تا که ترک منزل و ماوا گرفت یعنی شد
معزول از ملک خجند و جای او میر طالع مشتری جای بی جنگ و
بی غوغا گرفت او چنان میریست کز بالای تاریخش آفتاب
هست طالع عالمی خواهد باستغنا گرفت در پی تاریخ عزل و نصب

آن و این ز فکر: کامی این بیتی که بسازم رقم انشا گرفت

شد برون پای اتابیک ارجه از ملک خجند: عبد رحمن

بیک عالیجاه آمد جا گرفت مخفی مباد که عبارت ملک خجند

ماده تاریخ واقع شده و اشارت نموده با سقاط حرف

کاف که پای اتابیک با نتقاد مطلع اشارت یافت

و نیز اشعار نموده با دخال لفظ عبد رحمن بیک عالیجاه

که تحصیل لفظ جا نموده بماده مذکوره پس محصول هزار دو صد

پنجاه هشت خواهد شد که عدد تاریخ مقصود است

تاریخ معزول شدن روزی شوم از اقبالی ملک کاشغر

چون روزی غلام ملقب بشوم بود   سه نه تمام ناشده آن شوم بد گهر

از منصبی که داشت فتاد آن غلام نیز   با کلفت تمام شد از کاشغر بدر

کامی بگفت در پی تاریخ غول او   روزی ببای شوم بر آمد ز کاشغر

پوشیده نماند که عبارت کاشغر که هزار و پانصد و بیست یک

عدد است ماده تاریخ واقع شده و اشارت نموده با سقاط

لفظ روزی که دو صد و بیست سه عدد است و حرف میم که

یابی ثم آبانتقاد مطلع اشارت بآن بهت از ماده مذکوره
پس محصول هزار و دو صد و پنجاه و هشت خواهد بود که عدد تاریخ
مقصود است تاریخ فتح ملک کابل بدست محمد اکبر خان
صاحبقران و انهزام کفار فرنگ بید رنگ از لشکر نصرت اثر
آن شهزاده عالیمکان شجاعت نشان ز انقلاب چرخ چون
بر دست کفار فرنگ شد مسخر ملک کابل گشت با اهل حرم دوست
محمد خان برون زان ملک از راه فرار تا که او آمد بملک
خلم و با فوج خدم بهر استمداد تا پیش شه ملک بخارا رفت و
از وی دید بجد کلفت و رنج و الم بسکه او را بیمروت تر ز کفار
فرنگ یافت در پیش فرنگی رفت کردن کرده خم کافران
او را بصد اکرام اندر ملک هند برده مال و ملک جا دادند
باد جه اتم محمد اکبر خان که او بود ارشد اولاد آن بس که
در راه جهاد کافران ثابت قدم بود از خلم او بر آمد بسته
احرام جهاد بر میان تا کافران را کشته با تیغ دودم کرد
فتح ملک اما باز از ملک فرنگ لشکری آمد که شد روی زمین

پر از علم از رہ تدبیر آن شهزادهٔ موزون خیال رفت
از آنجا با رعایا و سپاه و با حشم تا که باز آمد بملک خلم آنکه
کافران دید خالی ملک از ین اندیشه در گرداب غم
بیتابی خورده میگفتند کین مردم کجا رفته اند و در چه
تدبیر ند از روی حکم اندرین اندیشه بودند آن نجاست
پیشه باز گرد ساز لشکری بهر جهاد از زیر و بم چون
شنیدند آن سگان این ماجرا آتش زدند بر دیار رسم
گریز خویشتن را مغتنم یافتند سوی ملک هند آوردند رو
از تعاقب لشکر شهزادهٔ نصرت علم چون رسیدند
آن قدر از لشکر کفار شد کشته کند رو دشت خالی نیست
یکجای قدم آنکه مخلص یافت از شمشیر میگفت او کنون
کس نخواهد کرد یاد این وطن ز اهل صنم بر سریر سلطنت
چون محمد اکبر خان نشست ملک کابل یافت آبادی و
زینت زیب هم بهر تاریخش دبیر عقل بر روی ورق شهر
کابل اکبر آباد این زمان شد زد رقم در پی سال جهاد

او را استاد خرد بس که تاریخ دیگر میخواست کامل خادم
گفت مجذور جهاد اکبر آور در حساب از هزار انش
مجموع یک عدد ای جان غم وز ماتمش دو عدد کافیست و ز
عشرات او آن عدد میجو که از احاد نبود بیش و کم لیک از
مجموع اعداد یکه حاصل شد ترا مینمای ثلث آحاد همان
مجذور کم فتح نصرت تاج و دولت تخت و اقبال و ظفر تا ابد
باد آفرین شهریار محتشم بر ضمایر محاسبان ذوی الاقتدار
واضح و لایح است که طریق استخراج تاریخ مقصود درین
قطعه متعدد واقع شده یکی در غایت ظهور و دیگری
در نهایت خفا ایضا طریق اظهر باین نوع باشد که عبارت
شهر کابل اکبر آباد این زمان شد ماده تاریخ واقع
واقع شده و اشارت نموده بتألیف آن بحرف واو که رد
ورق عبارت از انست و انکشاف طریق اخفا باین
طور خواهد بود که عبارت جهاد اکبر که ماده تاریخ است
دو صد سی و شش عدد است و اشارت نموده بتجذیر آن

عدد پس مجذور آن عدد مذکور یعنی حاصل الضرب
از دو صد سی و شش عدد در دو صد سی و شش عدد پنجاه
پنج هزار ششصد نود و شش عدد باشد و نیز اشعار واقع
شده بأخوذیت یکعدد از الفات آن و دو عدد از تاآت
او و شش عدد از عشرات او پس مجموع هزار و دو صد شصت
عدد خواهد شد بعد ازین نیز اشارت نموده باسقاط
دو عدد که ثلث آحاد مجذور مذکور است اشارت بآن آست
پس محصول هر یک از طریق اول و ثانی هزار و دو صد و
پنجاه و هشت خواهد بود که عدد تاریخ مقصود است ذکر وقا رنجکه
در سال هزار و دو صد پنجاه نهم از هجرت صدور یافت
تاریخ کشته شدن محمد شریف آتالیق بر دست اهل خوقند چون
کشته شد بخواری محمد شریف آتالیق بر دست اهل خوقند
معقول غیر معقول استاد عقل کامل تاریخ سال قتلش
گفتا ز روز انصاف محمد شریف مقتول پوشیده نماند که
از تألیف حرف الف که روز انصاف عبارت از آنست

بعبارت

31

بعبارت محمد شریف مقتول که ماده تاریخ است هزار و
دو صد پنجاه نه که عدد تاریخ مقصود است حاصل آید تاریخ
کشته شده عبد العلی دادخواه بردست امرای ملک فرغانه هر که آمد
درین جهان آخر رفت در زیر خاک معدومی بس همین
زندگی که ما داریم نبود جز وجود موهومی حاصل این جهان
بی بنیاد بس ناکامی است و مغمومی دادخواه زمان که عبد علی
بود و از مال و جاه محرومی دید تا کشته شد بتیغ جفا
در زمانیکه فتنه و شومی جوشش میزد چنانکه فرق نداشت
رتبه خادمی ز مخدومی بهر تاریخ او بیاد آمد دادخواه
شهید مرحومی پوشیده نماند که از تألیف لفظیا و تعبیات
دادخواه شهید مرحومی که ماده تاریخ واقع شده هزار
دو صد و پنجاه نه حاصل آید که عدد تاریخ مراد است تاریخ
وفات توره خان جنت مکان فرزند ارجمند خواجم
پادشاه توره سیادت پناه بود هر که در این جهان
بی بنیاد زد قدم او ز خان و مان بگذشت گر کسی زین

جهان تجرد خواست ** او هم از دهر بی‌نشان بگذشت
در زمان شباب حیف امروز ** بعد محبوس توره خان بگذشت
مگر او رود رجوع حبت دید ** کز جهان جهانیان بگذشت ** چون
زیرزد زدید با خوناب ** که چنین توره زمان بگذشت
حسرت خواجگان ازین مشیب ** که نه زنده داده آن بگذشت
یعنی ناگشته با عروسی جفت ** طاق ازین جا بدان جهان بگذشت
گاه افغان ناله‌های ما ** خواهد اکنون ز آسمان بگذشت
گفت کامی برای تاریخش ** توره خان از سر جهان بگذشت
مخفی مباد که از عبارت توره خان که ماده تاریخ است
حرف جیم که سر جهان عبارت از انست ساقط شود
هزار و دو صد پنجاه حاصل آید که عدد تاریخ مراد است
تاریخ محبوس شدن قاضی میر که یکی از فضلای
زمان بود بدست امیر بخارا خود در ملک بخارا از
داده جاسوسی مقید شد ** ز جوشش انقلاب و رخ
قاضی میر مستحکم ** بزیر چاه زندان بخارا او چو ملک گم شد

دیو

که نبود از حیات اوشان و از مماتش هم بی تاریخ
گامی سر بجیب فکر می بردم شبی از غیب آمد حیف قاضی میر
در گوشم پوشیده مباد که عدد تاریخ مقصود که هزار و صد
پنجاه نه است از عبارت حیف قاضی واضح و لایح خواهد
بود تاریخ عهد شکستن امرای ملک فرغانه و کشته شدن
اتالیق خان جنت مکان بدست آن بد عهدان بود
جای محکمی در کوهسار در کش ملک فرغانه پنهان ز انقلاب
گردش گردون دون ناگهان آمد اتالیق خان در آن
چند روزی بود آنجا برقرار تا شنیدند این ماجرا خان
زمان لشکر برون ز احساس شمار کرد بی تاخیر سوی او
روان لیک سرداران کار آگاه را کرد بر اسرار خفی
واقف از آن با سپاه بعد رفتند لیک با اتالیق خان
ره عهد امان پیش بردند و موکد ساختند عهد هاشان را
با یمان و قرآن تا که با این عهد ها باور نمود بهر بیعت جانب
خان شد روان لیک او را نارسیده پیش شاه عهد شکستند

گشتند آن بدان خاطرم اندیشه تاریخ داشت ورنه
سال شکست عهدخان گفت کامی جز بدی ناید برون
از شکست عهدشاهان جهان بازه تاریخ دیگر میخواست دل
تا نماند سال قتلش بی نشان گفت اتالیق خان که روی
عهدو ید از هر دون پای دوم بکذشت آن پوشیده نماند که
استخراج عدد تاریخ اول باینطریقه است که از عبارت
شکست شاهان جهان که ماده تاریخ واقع شده لفظ
بدی ساقط شود هزار ودوصد پنجاه نه حاصل آید که عدد
تاریخ مقصود است واستکشاف عدد تاریخ ثانی باین
نهج خواهد بود که عبارت اتالیق خان که ماده تاریخ
واقع شده بحرف عین که روی عهد عبارت ازان است
تألیف یابد وحرف دال که سر دنیای دون عبارت
ازان است از ماده مذکوره ساقط شود نیز همان
عدد حاصل آید تاریخ کشته شدن میرزا جنیدکه در اشعار
بحاذق ارخطاب داشت بردست دزدان لیغو ماشین امیر بخارا

مدتی با امیر ملک بخارا — بود حاذق بقرب مقبول
تا که از پیش او نمود فرار — گرد در ملک شهر سبز دخول
آخر از دست ضرب دزد امیر — در شبی شد سر از تنش مفصول
چون ز استاد عقل کامی را — بود تاریخ قتل او مسئول
گفت آهی کشیده از جان او سست — حیف گو رحنبید شد مقتول

پوشیده نماند که عبارت حیف گو رحنبید شد مقتول ماده تاریخ واقع شده و اشارت نموده باسقاط دو نقطه آه که دوازده عدد است از ماده مذکوره پس محصول هزار دو صد پنجاه نه خواهد بود که عدد تاریخ مراد است **تاریخ معزول شدن قاسم خان که برادرزاده و فرزند نسبی سلطان فرغانه بود از امارت ملک اندکان**

پس که قاسم خان برادرزاده پادشاه زمان — بود از وجهی پسر با دولت عظمی رسید
تا بملک اندکان از التفات عم خود — شد امیر اما به ننگ نشسته شه از وی رمید
زین ادا معزول کردش از امارت شهریار — باز از روی

سیاست آنچنان شخص حبس شدید کرد او را کو ز لطف و
قهر شاهی در سه ماه دید حظ و نصب رنج و غل و محبوسی
کشید گفت کامی بهر تاریخش بگویم باک نیست نصب و
غل و حبس در سه ماه قاسم خان بدید مستور مباد که
اینجا مادهٔ تاریخ الفاظ متعددهٔ متفرقه واقع شده که
آن کلمهٔ نصب و کلمهٔ غل و کلمهٔ حبس و عبارت سه ماه و لفظ
قاسم خان خواهد بود و اشارت نموده بتألیف و ترکیب این
الفاظ مذکوره و هم اشعار کرده باسقاط لفظ باک از مجموع
آن الفاظ مرکبه و شک نیست که لفظ در آلت ظرف و لفظ
بسه ماه ظرف الفاظ باقیه و عبارت بدید آلت تألیف
واقع شده پس محصول هزار و دو صد پنجاه نه خواهد بود که
عدد تاریخ مطلوب است **تاریخ وفات سلطان ممالک روم**
قیصر مغفور مرحوم خلیفهٔ زمان علیه الرحمة و الغفران پس که

از این جهان بی بنیاد رفت سلطان روم آه سرد
مردم آن دیار نوحه کنان بیبرارند از دل پر درد تا که

رخسار

رخسار اهل استنبول گشت از درد ماتم او زرد بد
تاریخ فوت او کامی رو به بر خسرو همی آورد روی
جم چون بخشم او ننمود گفت سلطان روم رحلت لکه
مخفی مباد که از عبارت سلطان روم رحلت کرد که
1255
مادهٔ تاریخ است حرف جیم که روی جسم بانتقاد مطلع
اشارت بآن است ساقط شود هزار دو صد پنجاه پنج
حاصل آید که عدد تاریخ رحلت سلطان فردوس مکانی
است تاریخ جلوس نور چشم او بر سریر سلطنت ملک
استنبول که پای تخت آن شهسوار مرحوم است زانقلاب
چرخ چون سلطان روم تاج و تخت سلطنت بر باد داد
یعنی از دار حیات این جهان چشم پوشید و سوی
جنت کشید تا که او رحلت ازین دنیای دون
کرد سلطان زادهٔ عالی نژاد آنچنان بر تخت سلطانی
نشست کز جلوسش عالمی گردید شاد حیف از آن
کان شاه عالیجاه رفت شکر ازین کامد بجایش

شاهزاد دربی فوت وجلوس آن واین پرسش
تاریخ میآید بیاد گفت کامی هاتف سلطان زتخت
رفت وسلطانزاده آنجا پا نهاد مستور مبادکه عبارت
تخت مادهٔ تاریخ واقع شده واشارت نموده باسقاط
صدپنجاه عددکه لفظ سلطان عبارت ازان است
از مادهٔ مذکوره ونیز اشعار کرده بادخال حرف های
پای سلطانزاده باعتقاد سقطی اشارت بانست
درمادهٔ مذکوره پس محصول هزار ودوصدپنجاه وپنج
خواهد بودکه عدد تاریخ مذکوراست تاریخ رمزی که
یکی از فضلای سادات والاصفات ممالک فرغانه است
دروفات ایشان خان اجرای گوید رفت زین دار
فانی ایشان خان عالمی نوحه ساز وگریان شد
همه چنین گل شده گریبان چاک همه چون عندلیب نالان
شد زانکه خونین زمین شده گلزار چرخ از آه
سینه‌تان شد صاحب جود ومعنی هم درجهان این

[illegible] ایشان خان

نماند

نماند آن هم شد معنی از لفظ جا نه کرده سیاه
زلف الفاظ هم پریشان شد از دل دوستانش چون لاله
داغ از هر طرف نمایان شد روی یاران ندیده
رفت از ان سال تاریخ داغ یاران شد تاریخ
دیگر زبده خاندان احراری گوهر بحر حلم ایشان خان
بوقارش نه کوه راتمکین بسخایش نه بحر را احسان
بود در فن شعر بی همتا در معمایگانهٔ دوران شد
روشن ز صورتش معنی گشته باطن ز ظاهرش تابان
گشت ازین دار بمدار ملول شد روان سوی روضهٔ رضوان
همه در ماتمش گریبان چاک همه از غم ز دیده اشک فشان خان
سال تاریخ فوت او ز خرد خواستم گفت مرد ایشان
تاریخ مولانا محبت نیز در وفات ایشان خان سور و ماتم
عیش و غم توام بود با یکدیگر یکقلم این نکته روشن بود
از شام و سحر گیست داغ آرزو چیدن لاله زین گلشن نبرد
نخل این گلزار را نبود جز حسرت ثمر آه از ان تازگی

ادا طبع دریکر دی مدام :: از ظرافت مردمی در دیدهٔ اهل نظر :: زانقلاب چرخ گردش دوران چرخ بیداد
زیر خاک تیره نازک پیکرش را شد مقر :: شد دل از داغ فراقش لاله سان لبریز خون :: جای اشک از دیده باید ریخت خوناب جگر :: بسکه گلزار جهان زاینت بوی از وفا :: زین ادا در نسخه تاریخ آن نیکو سیر روی پوشید از جهان بیوفا گند دل :: گلشن تحلیت نورهٔ احراری والاگهر تاریخ خاطف نیز در وفات نورهٔ مغفوری گوید کس نیست در طربکدهٔ دهر که بیابد سعی خطا است دفع عطش جستن از سراب محو فناست هستی بوجبت درین محیط از تیغ موج صرفه ندارد سر حباب هرچند از مراسم خونریز قضا ماتم دوام است درین معرکهٔ انقلاب اما بدهر مادر گیتی ندیده است که از یک جوان حسرت مصیبت آن مغفرت مآب این ان ضاد در ورق نسخهٔ وجه خط سیادت از شرفش یافت

انتخاب

انتخاب چون او بعلو نسل معلا مقام نیست مهر منیر
گرچه بود آسمان جناب افسوس ازان نهال بهار شرف که
رفت بر باد برنیافته در موسم شباب فریاد از من
مصیبت دلها خراب کن بنیاد صبر و طاقت ازو شد
همه خراب افغان ازین بلیت خون جگر فشار همدوش
اشک رفت دل از دیده پر آب. پس بعد پی رخش شب صحبت
شعار ماست چون شمع داغ سوختن اشک اضطراب
زین بس همیشه کار دل ماست در غمش چون تار آه تیره گی
موج بیجتاب گاه گذار شوق بتاریخ رحلتش خواهم
دلی ز داغ جگر سبو ز گرد آب خاطف کنون بجوی طرب
کز فراق او جای خوشی ملال شمار آوردش ر. تاریخ
بهجت المشهور بلکت بد از نیز در وفات توره مذکور مغفور گوید
چو خون در رگ و همچو جان در بدن بهم داشت یک عمر هم صحبتی
بپایی کشید آه و بنوشت بهجت بتاریخ او توره رحمتی
تاریخ ~~مخمور نیز در وفات آن توره مغفرت پناه~~ گوید

دریغ آن زبدهٔ احراریان سید شهاب الدین که بود
آن شهرهٔ آفاق در پاکی و دین داری برآمد شب هستی
چون صبح فنا دم زد بصد افسوس بیرون رفت از این قصر
زنگاری سیه چشم شام هجران گشت روز دوستان او
برنگ شمع شد از لباس زندگی عاری نشان در مرکز خاک
سیه شد آن نکو اختر ز جوش انقلاب گردش این چرخ زنگاری
دعا بجد برآمد بهر تاریخ وفات او ز نطق مرقد سید شهاب الدین
احراری تاریخ مخمور نیز در وفات آن نور دیده غفران پناه گوید
چو شد از دار فانی سوی عقبی در ایام شباب آن نخوت
اخیار زمان و سال و ماه رحلت او بخون دیده و دلهای
افگار رقم زد خامهٔ مخمور محزون وفات بینوای آل
احرار تاریخ دیگر زمان رحلتش بنهاد بر سر تاج جنت را گذشت
از افسر سادات ایشان خان مرحوم تمت التواریخ

غزل خاطف

آتش شوق که یارب بجگر دارد شمع / هر چو مه داغ بدل دود بسر دارد شمع

جز فنا جاده بتحقیق ندارد کوشش / در رخ زرد یافتن رنگ سفر دارد شمع

پیش ارباب صفا کردن هستی منواز / حاصل عمر بتاراج سحر دارد شمع

شرر انگیزد و مد اشک رسا تا مژه اش / شعله احسن که یارب بنظر دارد شمع

عرض هستی بدل سوخته افسون بلاست / از نسیم نفس صبح خطر دارد شمع

سرکشی جز اثر یاس ندارد حاصل / نقد داغ است و درین بزم اگر دارد شمع

خاطف از شعله ای گشت شب افروز نشاط / محفل در دکان زر آتش تر دارد شمع

وله ایضا

برای پرسشم باز آن بت طناز میآید / قیامت بین که عمر رفته ام باز میآید

بشور جذبه شوق که از خود میروم یارب / که هر عضوم بسان رنگ در پرواز میآید

بهار از شرمساری بر گریبان غنچه میبندد / بگلزاری که آن سرو چمن پرداز می آید

ندارد بزم هستی حاصلی جز دانه جانکاهی / بگوشم از زبان شمع این آواز میآید

نوا میهید بزم حسرت آن فتنه بالایم / بیا دشنام ناز شور قیامت ساز میآید

دل مه طلعتان شق میکند انگشت مژگانش / ز دست جادوان ترکش اعجاز میآید

طرب خیز است اشک از روی آتشناک حسن او
مرا چون شمع طفل اشک آتش بازی آید

دله

حیف معنی نازک آتش بر نمی‌آید
به رنگ شانه هم جا کیست دل از مو شکافیها

ببار قطره غیر از تحمل دریا گاه بر آید
تو با ما باش گو در باد رود تعاونیها

بود در جام تهی لبریز صهبا صد لاف
ز بی‌مغزیست ما را اینقدر بیهوده لافیها

39

40

Perzsa O. 25.

Digitized by the Library and Information Centre of the Hungarian Academy of Sciences

MTAK 1826

Perzsa. O.
25.

Persu. O.
25.